

مجله بوستان ادب دانشگاه شیراز
دوره دوم، شماره اول، بهار ۱۳۸۹، پیاپی ۵۷/۱
(مجله علوم اجتماعی و انسانی سابق)

بازنمایی اسطوره‌ی صعود در شاهنامه‌ی فردوسی^۱

داوود غلامزاده*
دانشگاه فردوسی مشهد

چکیده

مساله‌ی اصلی این مقاله، شناخت اسطوره‌ی صعود در اندیشه‌ی ایرانی و بررسی بازتاب آن در شاهنامه‌ی فردوسی است. در اسطوره‌های اقوامی که به یک جهان فوقانی پس از مرگ اعتقاد دارند، راه‌های متفاوتی برای صعود بدان عالم وجود دارد. مثلاً نردبان، پلکان، بادبادک، تار عنکبوت، رنگین کمان و ... برخی از راه‌های صعود به جهان علوی هستند. در نزد ایرانیان باستان، راه صعود به جهان برتر از «کوه البرز» می‌گذرد. در این مقاله، پس از تصویر سیمای آیینی البرزکوه در اساطیر ایرانی و شاهنامه‌ی فردوسی، صعود شاهان و پهلوانانی مانند فریدون، زال، کیقباد و کیخسرو بر فراز البرز بررسی شده است. اینان در دوران پاک‌ی خردسالی، بنا بر حادثه‌ای به فراز البرز که دروازه‌ی گروثمان (بهشت) است، راه می‌یابند. در این عروج، تن و روان پهلوانان با یکدیگر همراهند. پس از این مرحله، قهرمانان کمال یافته در حکم منجیانی که پیش از فرشکرد (دوران بازسازی جهان) ظهور می‌کنند، هریک کارهای شگفتی انجام می‌دهند و با دشمنان به مبارزه برمی‌خیزند. سرانجام، روان آن‌ها پس از مرگ که بازگشت طبیعی همه‌ی روان‌های نیک به مینوست، بار دیگر بر فراز البرز و در گروثمان آرام می‌گیرد.

واژه‌های کلیدی: ۱. اسطوره‌ی صعود ۲. شاهنامه ۳. البرز ۴. زال ۵. فریدون

* دانشجوی دکتری گروه زبان و ادبیات فارسی

۶. کیقباد ۷. کیخسرو ۸. نجات بخشی.

۱. مقدمه

۱.۱. بیان مساله

مساله‌ی مرگ و جهان پس از آن، همواره مهم‌ترین دغدغه‌ی بشر بوده است. از این رو، یکی از پرسش‌های بنیادین انسان، سرنوشت روان‌های بشری بعد از مرگ است. عقیده به این که جهان پس از مرگ و بهشت در مکانی فوق‌زمینی قرار دارد، نزد ایرانیان پیشینه‌ای کهن دارد. در ادیان و آیین‌های پیش از اسلام، روان انسان پس از مرگ، راه‌ها و مراحل دشواری را در پیش می‌گیرد و به عالم بالا صعود می‌کند. در این راه، کردار، گفتار و حتی پندارهای نیک و بد او به دقت سنجیده می‌شود و سرانجام به یکی از دو منزلگاه نهایی، یعنی بهشت یا دوزخ درمی‌آید. چنان‌که در ادامه گفته خواهد شد، در هر یک از ادیان و مذاهب راهی برای ورود به عالم فراسوی ماده وجود دارد. راه ورود به جهان برین - که در پژوهش‌های اسطوره‌شناسی «اسطوره‌ی صعود» نامیده شده است - در اندیشه‌ی ایرانیان باستان، از «کوه» می‌گذرد. این مقاله در پی آن است تا با تکیه بر منابع معتبر، چند و چون این مساله را در منابع اسطوره‌ای بکاود و بازنمایی آن را در شاهنامه‌ی فردوسی بیان کند.

۱.۲. پیشینه‌ی تحقیق

در اسطوره‌های ادیان و ملل مختلف، از سرخ‌پوستان آمریکا گرفته تا مصر باستان در آفریقا، بومیان اقیانوسیه و آیین‌های شمن‌ها و هندوان، در باب جهان پس از مرگ نظرگاه‌های مختلفی وجود دارد. «به اعتقاد پیروان مذاهبی که جای جهان دیگر را آسمان یا در منطقه‌ای فوقانی می‌دانند، روان مرده کوره راه‌های کوهستان را می‌پیماید تا به قله‌اش صعود کند یا از درختی و ریزمانی بالا می‌رود.»^۱ (الیاده، ۱۳۷۲: ۱۰۸) در نظر عده‌ای، راه صعود از غار می‌گذرد و به عقیده‌ی بعضی دیگر، صعود با نردبان یا پلکان صورت می‌گیرد. در انگاره‌ها و اسطوره‌های برخی دیگر نیز تار عنکبوت، بادبادک، رنگین‌کمان، تیرکمان و ... وسیله‌ی راه یافتن به عالم بالاست. (همان، ۱۰۹)

در نظر عده‌ای از سرخ‌پوستان «درخت» رمز صعود است. به عقیده‌ی آن‌ها صنوبری عظیم زیر زمین قرار گرفته که نماد عروج و مهاجرت ارواح است و حکم نردبانی را دارد که نیاکان ساکن برزخ می‌توانند به کمک آن، تا سرزمین خورشید صعود

کنند. (ر.ک: شوالیه و گربران، ۱۳۸۲: ۱۹۰) در آیین شمنی نیز بالا رفتن از «درخت» نشانه‌ی صعود به آسمان است. (الیاده، ۱۳۸۷: ۱۹۴ و ۲۰۶) «ریسمان» نیز در نزد شمن‌ها و هندوان وسیله‌ی بالارفتن از نردبان آسمان است. (شوالیه و گربران، ۱۳۸۲: ۴۲۰) ورود به «غار» هم به منزله‌ی بازگشتی نمادین به مبدأ است که صعود به آسمان و خروج از کیهان از آن‌جا صورت می‌گیرد. (همان، ۳۴۲) مصریان باستان «پله» را نماد صعود می‌دانستند. در آثار تجمسی بازمانده از آن‌ها، ارواح مردگان از پلکان بالا می‌روند تا به مقابل تخت اوزیریس^۳ برسند. اهرام مصر و قایق‌هایی که به جای دکل و بادبان در مرکز خود نردبانی هفت یا نه پله دارند، سمبل عروج روح به شمار می‌روند (همان، ۱۳۷۹: ۲۳۵). «اسطوره‌ی صعود به آسمان با نردبان در آفریقا، اقیانوسیه و آمریکای شمالی نیز شناخته شده است.» (الیاده، ۱۳۸۷: ۷۱۰) به عقیده‌ی برخی از اقوام کلمبیایی، ارواح مردگان بر روی زورقی دارای بادبانی بافته شده از «تار عنکبوت» سوارند، تا به جهنم برسند. (شوالیه و گربران، ۱۳۸۵: ۳۲۷) در اسطوره‌های بسیاری از اقوام، «رنگین کمان» به منزله‌ی پلی است که آسمان و زمین را به یکدیگر پیوند می‌دهد. «اسطوره‌ی رنگین کمان به مثابه‌ی راه خدایان و پل بین آسمان و زمین در سنت ژاپنی یافت می‌شود.» (الیاده، ۱۳۸۷: ۲۲۴) علاوه بر این‌ها، نمادهای فراوانی برای صعود شناخته شده‌اند؛ نهادهایی از قبیل آتش، دود، درخت تاک، اشعه‌ی خورشید و ... (همان، ۷۱۰) که پرداختن به آن‌ها موضوع اصلی این مقاله نیست. پژوهش درباره‌ی کوه‌ها و شخصیت‌های اسطوره‌ای همواره مورد توجه محققان ایرانی و شرق‌شناسان بوده و کتاب‌ها و مقالات متعددی در این زمینه تألیف شده است؛ اما تاکنون درباره‌ی اسطوره‌ی صعود در اسطوره‌های ایرانی و متون حماسی تحقیقی صورت نگرفته است. مقاله‌ی حاضر برای نخستین بار به این موضوع پرداخته و آن را در پیوند با یکی از اندیشه‌های عام بشری مطرح می‌کند.

۱.۳. پرسش‌های تحقیق و روش کار

این مقاله با بررسی «اسطوره‌ی صعود» در اندیشه‌ی ایرانیان، درصدد پاسخ‌گویی به سوال‌های زیر است:

- آیا ایرانیان نیز مانند بسیاری از اقوام دیگر معتقد به صعود روان انسانی به جهان فوق طبیعی بوده‌اند؟
- راه صعود به عالم بالا در اسطوره‌های ایرانی چیست؟
- این اسطوره چگونه در آثار باقی مانده از معتقدات آن‌ها بازتاب یافته است؟

- آیا این مساله در بخش اسطوره‌ای شاهنامه‌ی فردوسی منعکس شده است؟
 - چه کسانی و چگونه موفق شده‌اند به جهان فوقانی صعود کنند؟
 برای پاسخ‌گویی به سوال‌های بالا، با در نظر داشتن ایده‌ی اصلی مقاله، یعنی شناخت اسطوره‌ی صعود در اندیشه‌ی ایرانیان و بررسی بازتاب آن در شاهنامه‌ی فردوسی، ابتدا متون دسته اولی چون *اوستا* (به ویژه *یشت‌ها* و *یسنا*) *بندهشن*، *مینوی خرد*، و *زیدگی‌های زادسپرم*، شاهنامه‌ی فردوسی و... به دقت بررسی و سپس منابع دیگری برای تأمین مبانی نظری تحقیق، مطالعه شده و مورد استفاده قرار گرفته است.

۲. سیمای آیینی البرز در اساطیر ایران

۲.۱. پیوند آسمان و زمین

کوه به عنوان بلندترین نقطه‌ی گیتی و نزدیک‌ترین مکان به آسمان، همیشه در ادیان و اساطیر ملل مختلف جایگاهی مقدس داشته است.^۴ در اسطوره‌های ایرانی، البرز^۵ نخستین کوهی است که از زمین می‌روید، رشته کوهی است مقدس و مینوی که تمام سرزمین‌های شرقی و غربی را در برمی‌گیرد. (یشت‌ها، ۱/۱۹) البرز و دیگر کوه‌ها که از ریشه‌ی آن رسته‌اند، برای دفاع از زمین در برابر اهریمن به وجود آمده‌اند. «هنگامی که اهریمن در تاخت، زمین بلرزید. از آن گوهر کوه که در زمین آفریده شده بود، بر اثر لرزش زمین، در زمان، کوه به رویش ایستاد.^۶ نخست البرز ایزدی بخت (بر کناره زمین)، پس دیگر کوه‌های میانه‌ی زمین». (دادگی، ۱۳۸۰: ۶۵) رویش البرز تا هشتصد سال ادامه می‌یابد. دویست سال تا به ستاره پایه، دویست سال تا به ماه پایه، دویست سال تا به خورشید پایه و دویست سال تا به بالای آسمان.^۷ (همان، ۷۱) بنابراین البرز در اندیشه‌ی ایرانیان جایگاه پیوند زمین و آسمان است و راه صعود به عالم علوی از آن می‌گذرد.^۸

۲.۲. رابط گیتی و مینو

در *بندهش* به روشنی راه صعود روان انسان پس از مرگ مشخص شده است. پل چینود بر کوه البرز قرار گرفته است. یک سر آن به بن البرزکوه، سوی اباختر است و یک سر، به سرکوه، به سوی نیمروز. (دادگی، ۱۳۸۰: ۱۲۹) روان مردم پس از مرگ باید از این پل بگذرد. اگر روان انسان پرهیزگار باشد تا سرکوه البرز می‌آید و اگر دُرُوند (گناه‌کار) باشد، به دوزخ که زیر پل است، درمی‌افتد. در این عبور، سه پرسش وجود

دارد و سه‌گام. آن‌که اندیشه‌ی بد، گفتار بد و کردار بد ورزیده است، به سه‌گام که فراز نهد، به زیر می‌افتد و آن‌که پرهیزگار باشد، به نخستین گام (اندیشه نیک)، به ستاره پایه و به دومین گام (گفتار نیک)، به ماه پایه و به سومین گام (کردار نیک)، به خورشید پایه می‌رسد و به گروثمان (بهشت) می‌رسد. (همان، ۱۲۹-۱۳۱؛ موله، ۱۳۸۶: ۱۳۰) روان پرهیزگار با این سه گام، بلندای البرز را درمی‌نوردد و به آسمان صعود می‌کند. در *ارداویراف‌نامه* نیز به وضوح سیر صعودی روان انسانی از راه چینود پل بیان شده است. (*ارداویراف‌نامه*، ۱۳۸۲: ۹-۷)

۳. ۲. البرز جایگاه پاکان

نکته‌ی بسیار مهم دیگر این است که هر سال بسیاری از مردم غیر ایرانی بر سر البرزکوه گرد می‌آیند تا به ایرانیان زیان رسانند. «ایزد بُرز»، مرغ «چمروش» را به آن کوه می‌فرستد و آن مرغ همه‌ی ایرانیان را مانند دانه برمی‌چیند. (دادگی، ۱۳۸۰: ۱۵۵) بنابراین، دشمنان ایرانیان نمی‌توانند بر فراز البرز کوه زنده بمانند. فقط پاکان و دوستداران ایران می‌توانند بر آن کوه فراز روند، بزیند و پرورش یابند.

۴. ۲. البرز جایگاه ایزدان

دیگر این‌که جایگاه ایزدان بر فراز البرز است. «سروش» که بر نظم جهان مراقبت دارد، پیمان‌ها را می‌پیماید و فرشته‌ی نگهبان خاص زردشتیان است، بر فراز البرز کاخی دارد با یک هزار ستون. (یسنا، ۵۷/ ۲۱) بر پایه‌ی مهریشنت، «مهر» هر روز پگاه، بر گردونه‌ی زرین خویش از کوه البرز برمی‌آید و آسمان را می‌نوردد با هزاران چشم، خان‌ومان‌های آریایی را می‌نگرد تا مبادا کسی به کژی بگراید و پیمان بشکند. (یشت‌ها، ۴/۱۰) هوشنگ نیز بر ستیغ‌ها (= البرز) برای ایزدان آیین «برخی» را به انجام می‌رساند و درخواست می‌کند که ایزدان او را یاری دهند تا دیوان را از پای دراندازد. (یشت‌ها، ۱۵/ ۷-۸) همچنین ستیغ «هوکه‌یربه»، بلندترین نقطه‌ی هربرزئیتی (= البرز)، نیایشگاه و قربانگاه جمشید است. (همان، ۹/۹-۱۰ و ۱۷/۲۹-۳۰)

۳. البرز در شاهنامه

ویژگی‌های مقدس کوه به صورت عام و البرز به صورت خاص، در شاهنامه نیز انعکاس یافته است. کیومرث - که از دید ایرانیان نخستین انسان و اولین پادشاه است - «گرشاه» نامیده شده است. لقب او آمیزه‌ای است از گر (کوه) و شاه. گر به معنی کوه

است و کیومرث به معنی شاه‌کوه یا کوه‌شاه. همچنین وی را «زنده‌ی گویای میرا» خوانده‌اند. (بلعمی، ۱۳۸۰: ۸) کیومرث نخست بار درکوه جای ساخته و در آن‌جا به سالاری رسیده است.

که خود چون شد او بر جهان کدخدای

نخستین به کوه اندرون ساخت جای

سر و تخت و بختش برآمد ز کوه

پلنگینه پوشید خود با گروه

(فردوسی، ۱۳۸۶، ج ۱: ۲۱)

جمشید یکی از طبقات اجتماعی با نام «آثوریان» را به کوه می‌فرستد تا آن‌جا را جایگاه قرار دهند و به پرستش روشن جهاندار بپردازند:

گروهی که آثوریان خوانیش

بسه رسم پرستندگان دانیش

جدا کردشان از میان گروه

پرستنده را جایگه کرد کوه

(همان، ج ۱: ۴۲)

برخی از پادشاهان نیز بر البرز جایگاه ساخته‌اند و آن را برخی گاه و نیایش جای خود قرار داده‌اند. در داستان رزم کاووس با شاه‌هاماوران، پس از آن‌که شاه ایران پیروزمندانه به پارس برمی‌گردد، دستور می‌دهد خانه‌ای در البرزکوه برایش بسازند. (ر.ک: همان، ج ۲: ۹۳) در بندهش نیز از مان‌هایی که کاووس و جمشید بر فراز البرز ساخته‌اند، سخن رفته است. (دادگی، ۱۳۸۰: ۱۳۷-۱۳۸) هوم عابد نیز در پی به زنجیر کشیدن افراسیاب است که بر فراز البرز عبادتگاه دارد. (فردوسی، ۱۳۸۶: ج ۴، ۳۱۳؛ یشته‌ها، ۴/۹) آشیان سیمرغ، شگفت‌انگیزترین پرنده‌ی اسطوره‌ای، نیز بر بالای البرز قرار گرفته است^{۱۰}:

فرود آمد از ابر سیمرغ و چنگ بزد بر گرفتش از آن گرم سنگ

ببردش دمان تا به البرز کوه که بودش بر آن‌جا کنام و گروه

(فردوسی، ۱۳۸۶: ج ۱، ۱۶۷)

بنابر آنچه گذشت، می‌توان گفت پیدایش نخستین انسان و آغاز آفرینش در اندیشه‌ی ایرانیان با کوه پیوند خورده است^{۱۱}. جایگاه پرستش و قربانگاه نیز همان

جاست. حال که اهمیت و ویژگی‌های البرز به عنوان مکانی مقدس و راه صعود به جهان دیگر در شاهنامه و اساطیر ایران بیان گردید، به سوال اصلی تحقیق، یعنی پیوند قهرمانان شاهنامه و البرز کوه می‌پردازیم.

۳.۱. صعود شاهان و پهلوانان بر فراز البرز

چنان‌که پیش از این گفته شد، در اسطوره‌های ایرانی، کوه البرز راه صعود روان مردگان به جهان دیگر است. «همان راهی که روان‌های مردگان می‌پویند تا به دنیای دیگر رسند، راه کسانی نیز هست که از دولت وضع و موقع استثنائی‌شان یا بر اثر آیین‌هایی که بر پای می‌دارند، می‌توانند حتی در دوره حیاتشان به آسمان روند.» (الیاده، ۱۳۷۲: ۱۰۸-۱۰۹) از میان شاهان و پهلوانان شاهنامه، زال، فریدون و کیقباد در دوره‌ی حیات، راه صعود را طی کرده‌اند. آن‌ها دوران کودکی خود را بر فراز البرز طی کرده‌اند. کیخسرو نیز دوران خردسالی را در کوهی به نام «قلا»^{۱۲} سپری کرده است.

۳.۱.۱. فریدون: او در زمان پادشاهی ضحاک متولد می‌شود و پدرش نیز به دست ماردوش به قتل می‌رسد. چون پیشگویان خیر سرنگونی ضحاک را به او داده‌اند، جان‌ش در خطر است. از این رو، مادرش او را به البرز کوه می‌برد و به مرد دینی می‌سپارد:

دوان مادر آمد سوی مرغزار چنین گفت با مرد زنه‌اردار
که اندیشه‌ای در دلم ایزدی فراز آمده است از ره بخردی...
ببرم پی از خاک جادوستان شوم با پسر سوی هندوستان
شوم ناپدید از میان گروه برم خوب رخ را به البرز کوه

(فردوسی، ۱۳۸۶: ج ۱، ۶۳-۶۴)

فریدون دوره‌ای از زندگی را که زمان شکل‌گیری شخصیت اوست، بر فراز البرز می‌گذراند. زمانی که از آن‌جا فرود می‌آید، ضحاک تازی را به بند می‌کشد. نظام اجتماعی جامعه را سامان می‌بخشد و پانصد سال، عادلانه بر ایران حکومت می‌کند. او پس از به بند کشیدن ضحاک، دیوان مازندر را از «خنیرس» بیرون می‌راند^{۱۳}. فریدون پس از سرنگونی ضحاک می‌گوید:

که یزدان پاک از میان گروه برانگیخت ما را ز البرز کوه
بدان تا جهان از بد اژدها به فرمان گرز من آید رها

(همان، ۸۳)

مهم‌ترین اقدام فریدون (بند کردن ضحاک) به هنگام سرآمدن دومین هزاره‌ی آمیزش، روی داده است. (دادگی، ۱۳۸۰: ۱۳۹) اگر بپذیریم که «هر صعود، گسستن از مرتبه‌ی پیشین، گذار به عالم علوی، ترک فضای دنیوی و مقتضیات بشری است.» (الباده، ۱۳۷۲: ۱۰۷) فریدون کسی است که پس از عروج و صعود به البرز، برای نجات بخشی در پایان یکی از هزاره‌های میانه و پیش از فرشکرد به سوی گیتی بازآمده است.

۳.۱.۲. زال: «دستان»، یکی از پهلوانان دیرزی و نامدار شاهنامه است. در کودکی به جرم داشتن موی سپید، از پدر بی‌مهری می‌بیند. سیمرغ او را به البرز کوه می‌برد. دوران کودکی را بر آن فراز سپری می‌کند و بعدها جای سام را می‌گیرد. آن‌گاه که نوذر به دست افراسیاب کشته می‌شود، پادشاهی ایران را به زوتهماسپ می‌دهد و در تمام جنگ و گریزهای این دوران، یاری‌گر سپاه ایران است. همواره به عنوان کانون قدرت به او توجه می‌شود. پس از پادشاهی زو، دستان برای دومین بار پادشاه ایران را به تخت می‌نشانند:

که برگیر گوپال و بفرراز یال	به رستم چنین گفت فرخنده زال
گزین کن یکی لشکری هم‌گروه	برو تازنان تا به البرز کوه ^{۱۴}
مکن پیش او در، درنگ اندکی	ابر کیقباد آفرین کن یکی
گه و بی‌گه از تاختن نغنوی	به دو هفته باید که ایدر بوی
همان تخت شاهی پیراستند	بگویی که لشکر تو را خواستند

زال در زمان آشفتگی ایران پس از مرگ نوذر، زو و پس از او کیقباد را به پادشاهی برمی‌گزیند و همچون ناجی هزاره‌های میانه، کشور پریشان و آشوب زده را نجات می‌دهد. زال که خود پرورده‌ی البرز است، شاه ایران را نیز از البرز انتخاب می‌کند.

۳.۱.۳. کیقباد: چگونگی رفتن کیقباد به البرز به درستی معلوم نیست. گویا از راه آب به آن‌جا رفته باشد. «قباد نایب‌نای در صندوقی بود. او را به رود بهشتند. به محفظه بیفسرد. زاب بدید، بستد، پیورود و فرزند یافته نام نهاد.» (دادگی، ۱۳۸۰: ۱۵۰) «سپردن کودک سر راهی به دست عناصر کیهان - آب و باد و زمین - تا هر طور که بخواهند با وی عمل کنند، همواره در حکم نوعی به مبارزه طلبیدن تقدیر است. کودکی که به زمین یا آب سپرده شده و از آن پس یتیم محسوب می‌شود، در معرض خطر مرگ است؛ اما

در عین حال بخت آن را دارد که موقعیتی جز موقعیت بشری به دست آورد. کودک رها شده‌ای که عناصر کیهانی از او پشتیبانی می‌کنند، غالباً قهرمان، شاه یا قدیس می‌شود.» (الیاده، ۱۳۷۲: ۲۴۵) قباد نخستین پادشاه از سلسله‌ی کیانیان است. بزرگی او تا بدان جاست که رستم در برابر اسفندیار به کهنتر بودن خود در برابر کیتباد، می‌نازد:

چنان‌چون بدم کهنتر کیتباد کنون از تو دارم دل و مغز شاد
(فردوسی، ۱۳۸۶: ج ۵، ۳۲۷)

«پیران ویسه» نیز در مقام تعظیم و بزرگداشت، به سیاوش می‌گوید: سه چیز در جهان داری که دیگران ندارند؛ نژاد تو به کیتباد می‌رسد، راستگویی و فر فروزان داری: سه چیز است بر تو که اندر جهان کسی را نباشد ز تخم مهان یکی آنک از تخم‌ی کیتباد همی از تو گیرند گویی نژاد...

(همان، ج ۲، ۲۸۴)

کیتباد، پرورده‌ی البرز، پادشاهی است با داد و راستی. برجسته‌ترین کار او این است که با تورانیان از در صلح درمی‌آید و کشتارهای خونین میان ایران و توران را متوقف می‌سازد. صد سال می‌زید و به داد و دهش گیتی را آباد می‌کند. او همیشه برای مرگ و بازگشت به مینو بسیجیده است. به هنگام ترک گیتی شادمانه می‌گوید:

چنانم که گویی ز البرز کوه کنون شادمان آمدم بی‌گروه...
بگفت این و شد زین جهان فراخ گزین کرد صندوق بر جای کاخ

(همان، ج ۱: ۳۵۷)

۳.۱.۴. کیخسرو: فرزند سیاوش است و نژاد به کیتباد و سرانجام به فریدون می‌رساند. او را در کودکی برای رهایی از مرگ و تندخویی افراسیاب، به دست شبانی به کوه قلا که از ریشه‌ی البرز کوه روئیده است، می‌فرستند. این شاه شبان‌پرورد همانند نیای خود، فریدون، بزرگ‌ترین دشمن ایران را از پای درمی‌آورد. او کیخسرو افراسیاب گجسته را سرنگون می‌سازد.

۳.۲. صعود به منزله‌ی کمال و تولد دوباره

در میان کسانی که بخشی از عمر خود را بر فراز البرز گذرانده‌اند، یک تن پهلوان است و سه تن دیگر از شاهان هستند. همگی در دوران کودکی به البرز کوه صعود کرده‌اند و مدتی بر فراز آن بوده‌اند. غیر از قباد که به درستی معلوم نیست، بقیه در پی تهدید و نیرنگ به کوه رفته‌اند. زال به خاطر نیرنگ پدر، فریدون برای فرار از دست

ضحاک و کیخسرو برای رهایی از دست افراسیاب. « قهرمانان و قدیسان از میان کسانی برمی‌خیزند که در کودکی رها شده بودند. مام زمین به خاطر آن‌که پشتیبانشان بوده و از مرگ مصونشان داشته است، سرنوشتی شکوهمند و استثنایی که از آن عامه‌ی ناس نیست برایشان رقم زده است.» (الیاده، ۱۳۷۲: ۲۴۵)

زال اگرچه شاه نیست، تاج‌بخش است و دو تن از شاهان ایران را او به تخت نشانده است. یکی از آن دو در شمار کسانی است که پرورش یافته‌ی البرز است. پادشاهان هر سه از یک نژادند. کیخسرو و کیقباد نسب خود را به فریدون می‌رسانند. فریدون و کیخسرو پس از فرود از کوه، دست به نبرد می‌یازند و بزرگ‌ترین دشمنان ایران را در عصر خود، از بین می‌برند. زال و قباد نیز زمینه‌ی صلح و آشتی با تورانیان را فراهم می‌آورند و برای مدتی به جنگ‌های خونین و رنج‌های مردم پایان می‌دهند.

بر اساس بندهش «تن مردمان چون در شکم باشد، روانی از مینو بدان بر نشیند که آن تن را تا زنده است بی‌گمان برآیند. چون آن تن فرو میرد، تن به زمین آمیزد، روان به مینو شود.» (دادگی، ۱۳۸۰: ۹۱) روان فریدون، زال، کیقباد و کیخسرو یک‌بار به حکم فطرت هستی و نظام خلقت، از مینو به گیتی فرود آمده و در تن قرار گرفته است. روان آن‌ها در دوران پاکی خردسالی، بنا بر حادثه‌ای به فراز البرز که دروازه‌ی گروثمان (بهشت) است، راه می‌یابد. به تعبیری، آن‌ها در دوران حیات تن، چینیود پل را پیموده و به خورشید پایه رسیده‌اند. صعود و عروج به البرز با توجه به ویژگی‌های آیینی و مقدس این کوه، به منزله‌ی عروج و بازگشتی دوباره به مینوست و فرود آمدن از آن، هبوط و فرودی منجیانه به گیتی، برای دستگیری و کمک به گرفتاران و بندیان آن است. این فراز و فرود به معنی تولدی دوباره برای قهرمان و رسیدن او به کمال است. قهرمانان کمال یافته بر فراز البرز، در حکم منجیانی که پیش از فرشکرد ظهور می‌کنند، ایران را از دست دشمن، خونریزی و خشک سالی می‌رهانند. این منجیان در هزاره‌های دوران آمیزش (هزاره‌های سوم) چهره می‌نمایند و منجیان فرجامین (اوشیدر، اوشیدرماه و سوشیانت) در هزاره‌های چهارم ظهور می‌کنند^{۱۵}. سرانجام، روان آن‌ها پس از مرگ که بازگشت طبیعی همه‌ی روان‌های نیک به مینوست، بار دیگر بر فراز البرز و در گروثمان آرام می‌گیرد.

۴. نتیجه‌گیری

در این مقاله، نشان داده شد که راه صعود به جهان برتر در اسطوره‌های ایرانیان، البرزکوه است. به همین دلیل، کوه در اندیشه‌ی آن‌ها جایگاهی مقدس داشته و از سیمایی آیینی برخوردار بوده است. بنابر اعتقاد ایرانیان باستان، روان انسان منزلگاه‌های پس از مرگ را با گذر از کوه طی می‌کند. بازتاب این اندیشه را در شاهنامه‌ی فردوسی نیز می‌توان دید. با این تفاوت که پهلوانانی چون فریدون، زال، کیقباد و کیخسرو، یک‌بار در دوران حیات و یک‌بار نیز پس از مرگ، از راه البرزکوه به جهان فوقانی صعود می‌کنند. اینان پیش از مرگ بر فراز البرز می‌روند و پس از هبوط از آن‌جا، بسان کمال‌یافتگان و منجیان، با اعمال شگفت خود ایران را از چنگ دشمنان رهایی می‌دهند.

یادداشت‌ها

۱. این مقاله در قطب علمی فردوسی‌شناسی تهیه شده است.
۲. ارواح انسان‌ها پس از مرگ همیشه به آسمان صعود نمی‌کند. به عنوان مثال اسکیموها معتقدند «آن‌ها که به مرگ طبیعی می‌میرند، به جهان زیرین یا قملرو زیر دریایی سدنا هبوط می‌کنند» (وارنر، ۱۳۸۶: ۱۴۷). برخی از مصریان باستان نیز در ابتدایی‌ترین برداشت از جهان پس از مرگ، تصور می‌کردند که مردگان پس از مرگ در مقابرشان زندگی می‌کنند. آن‌ها انواع نیازمندی‌های روزانه را در اختیار دارند و از پیشکش‌های خوراکی که بستگان می‌آورند، تغذیه می‌کنند. (همان، ۱۶۹) مصریان سده‌های متمادی، مرده‌ها را مومیایی می‌کردند و گورهایشان را به گونه‌ای می‌ساختند که گویی اجساد واقعاً در آن‌جا زندگی می‌کنند. (همان، ۱۷۰)
۳. Osiris: خدای اصلی اساطیر مصر، پسر آسمان و زمین و اولین خدایی که بر روی زمین ظاهر شد و بر آدمیان حکومت کرد.
۴. برای مطالعه‌ی بیشتر درباره‌ی کوه‌های مقدس و آیین‌های آن، (ر.ک: شوالیه و گربران، ۱۳۸۵، ج ۴: ۶۳۸-۶۴۸).
۵. البرز در اوستایی هربرزئیتی *hara berezaiti*، به معنی «هرای برز و بلند» بوده است. نام کوه، هراست و برزئیتی صفت آن است که در پهلوی و فارسی به «هربورز» و «البرز» تغییر یافته است. (ر.ک: پورداود، ۱۳۴۷: ۱۳۱/۱؛ اوشیدری، ۱۳۷۱: ۱۲۰-۱۲۱)
۶. در وزیدگی‌های زادسپرم نیز آمده است: «آن گونه پیداست که بیش از آمدن اهریمن به سوی آفریدگان، جوهر کوه در طول یک هزار سال در زمین آفریده شده بود.

- به ویژه چون پتیاره (اهریمن) به زمین آمد: بر اثر لرزه‌ی زمین سر برآورد و بر زمین برآمد، مانند درخت که شاخه به بالا روید و ریشه‌اش به زیر.» (زاداسپرم، ۱۳۸۵: ۴۴).
- رویش کوه در شاهنامه نیز بازتاب یافته است. (ر.ک: قرشی، ۱۳۸۰: ۱۵۰):
- ببالید کوه، آب‌ها بردمید سر رستنی سوی بالا کشید
(فردوسی، ۱۳۸۶، ج ۱: ۶)
۷. یکی از محققان به مفهوم «حرکت و بالندگی» در نام البرز (هربرزئیتی) اشاره کرده است. (قرشی، ۱۳۸۰: ۱۰-۱۱) درباره‌ی زایایی و حرکت کوه در اندیشه‌ی ایرانیان (ر.ک: همان، ۱۴۳).
۸. در *وزیدگی‌های زادسپرم* نیز به رویش البرز اشاره شده است: «البرز تا هشتصد سال می‌رست، در طول دویست سال تا به ستاره پایه، در طول دویست سال تا به ماه پایه و دویست سال تا به خورشید پایه و در طول دویست سال به آسمان رویید.» (زاداسپرم، ۱۳۸۹: ۴۵)
۹. مری بویس باورهای ایرانیان را درباره‌ی کوه البرز، به تصور هندوان نسبت به کوه‌های مِرو (meru) و سُمرو (sumeru) شبیه می‌داند. (Encyclopedia Iranica, Vol. 1, P. 811)
۱۰. در بندهش، جایگاه سیمرغ دریای فراخکرد است (دادگی، بندهش، ۶۸)؛ در مینوی خرد نیز آشیان سیمرغ در درخت دور کننده‌ی غم بسیار تخمه است و این درخت در میان دریای فراخکرد قرار دارد. (مینوی خرد، ۱۳۷۹: ۷۰) در شاهنامه کنام سیمرغ از دریا به کوه برده شده است. برای مطالعه‌ی بیشتر درباره‌ی چگونگی اختلاف در جایگاه سیمرغ (ر.ک: صدیقی، ۱۳۸۶: ۸۹-۱۰۰).
۱۱. خاطرات اساطیری البرز در شعر و ادبیات کلاسیک و معاصر ایران همواره مورد توجه قرار گرفته است. (ر.ک: یاحقی، ۱۳۸۵: ۱۵۳-۱۵۴)
۱۲. بر پایه‌ی بندهش همه‌ی کوه‌ها از ریشه البرز رسته‌اند. (دادگی، ۱۳۸۰: ۶۵) زادسپرم نیز گفته است: «ریشه‌ی کوه‌ها از یکدیگر گذرانده شد (= عبور داده شد) و به هم بندی (= اتصال) نظم یافت.» (زاداسپرم، ۱۳۸۵: ۴۵) از این رو کوه قلا نیز از البرز روییده است. در این تحقیق، توسعاً قلا نیز البرز قلمداد شده و کیخسرو در شمار کمال یافتگان بر فراز آن.
۱۳. دینکرد، به نقل از تفضلی، تعلیقات مینوی خرد، ۱۰۳. (کتاب نهم دینکرد

تاکنون به زبان فارسی منتشر نشده است. شادروان تفضلی این کتاب را به عنوان رساله دکتری خود ترجمه کرد اما هیچ‌گاه فرصت انتشار آن را نیافت، هرچند در تعلیقات مینوی خرد وعده انتشار آن را داده بود.

۱۴. جالب توجه است که رستم نیز در آغاز جوانی و نام‌آوری، به بهانه‌ی یافتن کیقباد به فراز البرز می‌رود. او هم مانند کسانی که در حیات، به دیدار مینو نایل شده‌اند، کارهای شگفتی انجام می‌دهد.

۱۵. بنا بر سنت زردشتی، طول تاریخ جهان دوازده هزار سال است. نخستین سه هزاره، دوره‌ی آفرینش اصلی است. دومین سه هزاره، آن‌گونه که اورمزد می‌خواهد سپری می‌شود. سومین سه هزاره، دوران آمیختگی خیر و شر و مبارزه‌ی آنهاست. در چهارمین دوره، اهریمن شکست خواهد خورد. (هینلز، ۱۳۷۹: ۸۶) برای مطالعه‌ی شرح مبسوطی از نبرد اهریمن و اهورامزدا (ر.ک: زادسپرم، ۱۳۸۵: ۳۳-۵۱) و درباره‌ی نجات بنخشان (ر.ک: موله، ۱۳۸۶: ۱۳۳) و بحث کاملی از آن نجات‌بخشی در ادیان (راشد محصل، ۱۳۶۹: ۳-۷۱).

منابع

الف. فارسی

ارداویراف‌نامه. (۱۳۸۲). به کوشش فیلیپ ژینیو. ترجمه‌ی ژاله آموزگار، تهران: معین - انجمن ایران‌شناسی فرانسه.

الیاده، میرچا. (۱۳۷۲). رساله در تاریخ ادیان. ترجمه‌ی جلال ستاری، تهران: سروش.

الیاده، میرچا. (۱۳۸۷). شمنیسم: فنون کهن خلسه. ترجمه‌ی محمد کاظم مهاجری، قم: ادیان.

اوستا. (۱۳۷۵). گزارش جلیل دوستخواه. جلد ۲، تهران: مروارید.

اوشیدری، جهانگیر. (۱۳۷۱). دانشنامه‌ی مزدیسنا. تهران: نشر مرکز.

بلعمی، ابوعلی. (۱۳۸۰). تاریخ بلعمی (ترجمه و تکمله‌ی تاریخ طبری). تصحیح محمد تقی بهار، به کوشش محمد پروین گنابادی، تهران: زوار.

دادگی، فرنېغ. (۱۳۸۰). بناهش. ترجمه‌ی مهرداد بهار، تهران: توس.

- راشدمحصل، محمدتقی. (۱۳۶۹). *نجات بخشی در ادیان*. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- زادسپرم. (۱۳۸۵). *وزیدگی‌های زادسپرم*. ترجمه، آوانویسی و تصحیح محمدتقی راشد محصل، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- شوالیه، ژان و گربران، آئن. (۱۳۷۹). *فرهنگ نمادها*. جلد ۱، ترجمه‌ی سودابه فضایی، تهران: جیحون.
- شوالیه، ژان و گربران، آئن. (۱۳۸۲). *فرهنگ نمادها*. جلد ۳، ترجمه‌ی سودابه فضایی، تهران: جیحون.
- شوالیه، ژان و گربران، آئن. (۱۳۸۵). *فرهنگ نمادها*. جلد ۴، ترجمه‌ی سودابه فضایی، تهران: جیحون.
- صدیقی، علیرضا. (۱۳۸۶). *آشیانه سیمرخ از درخت ویسپوبیش تا کوه البرز*. مجله‌ی دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه فردوسی مشهد، سال ۴۰ (۳) (پیاپی ۱۵۸)، ۸۹-۱۰۰.
- فردوسی، ابوالقاسم. (۱۳۸۶). *شاهنامه*. تصحیح جلال خالقی مطلق، جلد ۸، تهران: مرکز دایره المعارف بزرگ اسلامی.
- قرشی، امان الله. (۱۳۸۰). *آب و کوه در اساطیر هندوایرانی*. تهران: هرمس.
- موله، ماریان. (۱۳۸۶). *ایران باستان*. ترجمه‌ی ژاله آموزگار، تهران: توس.
- مینوی خرد. (۱۳۷۹). ترجمه‌ی احمد تفضلی. تهران: توس.
- هینلز، جان. (۱۳۷۹). *شناخت اساطیر ایران*. ترجمه‌ی ژاله آموزگار و احمد تفضلی، تهران: آویشن و چشمه.
- وارنر، رکس. (۱۳۸۶). *دانشنامه اساطیر جهان*. ترجمه‌ی ابوالقاسم اسماعیل‌پور، تهران: نشر اسطوره.
- یاحقی، محمدجعفر. (۱۳۸۵). *فرهنگ اساطیر و داستان‌واره‌ها در ادبیات فارسی*، تهران: فرهنگ معاصر.
- سینا. (۱۳۴۰). ترجمه‌ی ابراهیم پورداود، جلد ۲، تهران: ابن سینا.

یشت‌ها. (۱۳۴۷). ترجمه‌ی ابراهیم پورداود، جلد ۲، تهران: طهوری.

ب. انگلیسی

Boyce, Mary. (1985). Alborz in myth and legend. *Encyclopedia Iranica*, Yarshater, E. (Ed.), Routledge & Kegan Paul.

